

پژوهش‌نامه نقد وهابیت؛ سراج منیر ♦ سال چهارم ♦ شماره ۱۶ ♦ زمستان ۱۳۹۳
صفحات: ۳۹-۶۶ ♦ تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۵/۰۳ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۰۸/۱۴



بررسی روایت التجاء ابویوب انصاری به قبر پیامبر ﷺ پیام عبدالملکی*

چکیده

روایات فراوانی در کتب اهل سنت وجود دارد که تا زمان ظهور وهابیت مورد اتفاق بود و هیچ اشکالی به آنها وارد نمی‌شد. با ظهور تفکر وهابیت و مخالفت بسیاری از روایات با اعتقادات آنها، در سند و دلالت این دسته از روایات خدشه، و آنها را رد کردند. یکی از این روایات، که با اعتقادات این تفکر در تضاد است، روایت التجاء ابو ایوب انصاری، صحابی بزرگ پیامبر، به قبر ایشان است. این روایت از چند حیث با اعتقادات وهابیت ناسازگار است و لذا آنها بر آن اشکال کرده‌اند. در این نوشتار به بررسی شبهات سندی و دلالی وهابیان بر این روایت می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: ابو ایوب انصاری، وهابیت، تبرک، استغاثه، سماع موتی.

مقدمه

«خالد بن زید بن کلب (کعب) بن ثعلبه خزرجی مدنی» معروف به «ابو ایوب انصاری»^۱ از بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ بود. وی در همه جنگ‌ها و غزوات پیامبر ﷺ شرکت می‌کرد و در شمار سابقین در اسلام بود و در بیعت عقبه دوم در مکه مکرمه جزء آن هفتاد و سه نفری بود که با رسول خدا ﷺ مخفیانه بیعت کردند و از نخستین کسانی بود که اسلام را پذیرفت و در این بیعت از هر گونه حمایت و فداکاری از پیامبر ﷺ کوتاهی نکرد. او میزبان رسول خدا ﷺ در مدینه و از بزرگان انصار است.^۲ ابو ایوب از یاران مخلص و حامیان خاص امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. وی از جمله صحابه بزرگ رسول خدا بود که پس از رحلت پیامبر به دفاع از حق امامت امام علی علیه السلام پرداخت^۳ و پس از قتل عثمان از نخستین کسانی بود که با امام علی علیه السلام بیعت کرد. او از آن پس در کنار امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سه نبرد جمل، صفین و نهروان حضور یافت.^۴

در دنیای اسلام جریان‌های انحرافی همواره مشکل‌ساز بوده‌اند. در این میان فرقه ضاله وهابیت سهم بسزایی دارد. اعتقادات نوظهور وهابیان مشکلاتی را برای مسلمانان و جهان اسلام پدید آورده است. وهابیت در مسائلی چون مس و تقبیل قبر پیامبر ﷺ، سماع موتی و استغاثه با جمهور مسلمانان اختلاف دارد. روایت التجاء ابو ایوب انصاری در تمامی این مسائل با اعتقادات وهابیان در تضاد است. در صورت صحت این روایت، جواز تمامی این مسائل ثابت شده، اتهام شرک از مسلمانان برداشته خواهد شد.

آنچه بیشترین بحث را در این روایت به خود اختصاص داده است، مس قبر و ... به منظور تبرک توسط زائران است. شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گوید: «توجه پیدا کردن مردم به این مساجد و مسح کردن دیوارها و محراب‌ها و تبرک به آنها بدعت و نوعی شرک

۱. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲. ابن اثیر، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۵، ص ۱۴۳؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۶.

۳. نصر ابن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۱۰۵.

۴. عبد الحمید ابن هبه الله، ترجمان حیات امام علی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۷.

و شبیه به عمل کفار در جاهلیت است».^۱ این در حالی است که هیچ یک از فرق اسلامی به این صورت فتوا نداده‌اند. در ادامه به اقوال علمای اسلام اشاره خواهد شد. بحث دیگری که در این روایت به طور جدی مطرح است مسئله سماع موتی است. وهابیان منکر سماع موتی هستند و آن را فقط در صورت خرق عادت می‌پذیرند. این امر در حالی است که جمهور مسلمانان، حتی افراد مورد قبول وهابیت همچون ابن تیمیه، ابن قیم، ابن کثیر، محمد امین شنقیطی و ... سماع موتی را قبول دارند. در این روایت، استغاثه و پناه آوردن ابو ایوب انصاری به پیامبر ﷺ نیز مطرح است. در حالی که وهابیان منکر استغاثه به غیر خداوند هستند. در ادامه به دیدگاه‌های آنها در این مسائل اشاره خواهد شد.

متن روایت

در مسند احمد بن حنبل آمده است:

حدثنا عبد الملك بن عمرو حدثنا كثير بن زيد عن داوود بن أبي صالح قال أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه على القبر فقال أتدري ما تصنع فأقبل عليه فإذا هو أبو أيوب فقال نعم جئت رسول الله ﷺ ولم آت الحجز سمعت رسول الله ﷺ لا تبكوا على الذين إذا وليه أهلهم ولكن ابكوا عليه إذا وليه غير أهلهم؛^۲ از داوود بن ابی صالح نقل شده است که روزی مروان دید که شخصی صورتش را بر قبر پیامبر ﷺ گذاشته است؛ پس گفت: آیا می‌دانی چه کاری را انجام می‌دهی؟ نزدیک آمد و دید که آن شخص ابو ایوب انصاری است. ابو ایوب گفت: بلی من آمده‌ام پیش رسول خدا ﷺ و پیش سنگ نیامده‌ام. از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: برای دین گریه نکنید زمانی که افراد شایسته حاکم باشند؛ ولی زمانی گریه کنید که ناهلان حکومت می‌کنند.

۱. أحمد بن عبد الرزاق الدوبش، فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، ج ۴، ص ۱۴۸، فتاوى ۳۰۱۹.
۲. أحمد بن حنبل، مسند، ج ۱۷، ص ۴۲، ح ۲۳۴۷۶؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۴، ص ۵۶۰، ح ۸۵۷۱؛ أبو الحسن نور الدين علی بن أبی بکر بن سلیمان الهیثمی، مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲، ح ۵۸۴۵ و، ج ۵، ص ۲۴۵، ح ۹۲۵۲؛ أبو بکر أحمد بن أبی خيثمة، تاریخ ابن أبی خيثمة، ج ۲، ص ۷۶؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۵۷، ص ۲۴۹؛ أبو القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی، المعجم الكبير، ج ۴، ص ۱۵۸، ح ۳۹۹۹؛ همو، المعجم الأوسط، ح ۲۸۴ و ح ۹۳۶۶.

تصحیح روایت

این روایت را حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص مستدرک تصحیح کرده‌اند. حاکم می‌گوید: «این حدیثی صحیح‌الاسناد است که شیخین آن را ذکر نکرده‌اند».^۱ سیوطی در الجامع الصغیر این روایت را صحیح دانسته است.^۲ سمهودی نیز این روایت را در وفاء الوفا ذکر کرده و گفته است: «احمد به سند حسن آن را روایت کرده است».^۳ او در جای دیگری سند روایت را بررسی کرده، می‌گوید: «این روایت را سبکی در رد بر ابن تیمیه در مسئله زیارت نقل کرده است و گفته است: عدم تمسح بر قبر از مسائل اجماعی نیست».^۴ امام حافظ زین‌الدین عبدالرئوف مناوی نیز، پس از ذکر روایت، آن را حسن می‌داند.^۵

حمزه الزین از پژوهشگران مشهور اهل سنت، در تحقیق بر کتاب مسند احمد، سند این روایت را «صحیح» دانسته، در ردی صریح تمام منکران این روایت و بحث توسل را خائن می‌داند:

سند روایت صحیح است. کثیر بن زید را احمد بن حنبل ثقه دانسته است و ابن معین و ابن عدی او را قبول دارند. ابن عمار موصلی، ابن سعد، ابن حبان او را توثیق کرده‌اند. اما نسائی او را تضعیف کرده است. ابوزرعه او را سست می‌داند و عده‌ای تمسک به تضعیف نسائی و ابوزرعه کردند و تمام این توثیقات را ترک کردند تا اینکه این روایات را تضعیف کنند، ولی قول تضعیف خطاست. زیرا حاکم و ذهبی در مستدرک ج ۴، ص ۵۱۵، این روایت را صحیح‌السند دانسته‌اند، با اینکه معلوم است اینهایی که روایت را تضعیف کردند خودشان در جاهای دیگر کثیر بن زید را توثیق کرده‌اند و معنای این کار این است که اینها بر طبق هوای نفسشان و به نفع مذهبشان توثیق و تضعیف می‌کنند و این کار در حد ذاتش خیانت علمی است، اما چرا این روایت را تضعیف کردند؟ می‌گویند در این روایت دلیلی برای قائلان به جواز تمسح به قبور است و این سقوط علمی برای آنها محسوب می‌شود و آیا ابو ایوب انصاری خودش را به قبر پیامبر ﷺ می‌کشید؟ اینها از هر روایتی

۱. حاکم نیشابوری، مستدرک (با تلخیص ذهبی)، ج ۴، ص ۵۶۰، ح ۸۵۷۱.

۲. جلال‌الدین سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۸۸.

۳. نور‌الدین أبو الحسن السمهودی، وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۸۴.

۴. همان، ج ۴، ص ۲۱۷.

۵. زین‌الدین محمد عبد الرئوف المناوی، التیسیر بشرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۸۹.

که نزدیک شدن به قبر را ثابت کند، عقده و کینه دارند؛ و این روایت بزرگ‌ترین دلیل بر بطلان مذهب آنان است، و از خائنان علم انتظاری غیر از این نمی‌رود، مذهبشان معلوم نیست. اینها (وهابی‌ها) گاهی می‌گویند حنبلی هستند و گاهی می‌گویند لامذهب‌اند؛ و اینها حتی از حنابله نیز پیروی نکردند... و این‌طور نیستند که مذهب خاصی برای خودشان داشته باشند بلکه در مذهب مثل مار هستند.^۱

این روایت در کتب بسیاری نقل و به آن استناد شده است.^۲

شبیهات مربوط به سند روایت

شبیه اول: ضعف داوود بن ابی صالح

در چند کتاب به وجود داوود بن ابی صالح در سند این روایت اشکال شده است. البانی در سلسلة الأحادیث الضعيفة او را ضعیف می‌داند. او تصحیح حاکم و ذهبی را نیز نقل کرده، آن را از اوهام آنان شمرده است.^۳

عبدالرحمن دمشقیه در کتاب الاستدلال بالسنة النبوية عند الشيعة گفته است:

روایت ضعیف است. این روایت را ابن عساکر در کتاب تاریخش ذکر کرده است. حاکم

گفته است صحیح است و این از اوهام حاکم است. زیرا در آن داوود بن ابی صالح هست

۱. احمد بن حنبل، مسند، تحقیق: حمزه الزین، ج ۱۷، ص ۴۲، ح ۲۳۴۷۶.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱۷، ص ۴۲، ح ۲۳۴۷۶؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۴، ص ۵۶۰، ح ۸۵۷۱؛ أبو الحسن نور الدین علی بن ابی بکر بن سلیمان الهیثمی، مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۵۸۴۵ و، ج ۵، ص ۲۴۵، ح ۹۲۵۲؛ نور الدین أبو الحسن السمهودی، وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۸۴ و، ج ۴، ص ۲۱۷؛ أبو بکر أحمد بن أبی خيثمة، تاریخ ابن أبی خيثمة، ج ۲، ص ۷۶؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۵۷، ص ۲۴۹؛ أبو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی، معجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۵۸، ح ۳۹۹۹؛ همو، معجم الأوسط، ج ۲۸۴، ص ۲۸۹، ح ۹۳۶۶، ج ۱۱۴۲۲؛ جلال الدین سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۸۸؛ همو، الفتح الکبیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ ابن کثیر، جامع المسانید والسّنن، ج ۹، ص ۵۱؛ علی بن حسام متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۸۸؛ زین الدین محمد عبد الرئوف المناوی، التیسیر بشرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۸۹؛ ابن حجر عسقلانی، إتحاف المهرة، ج ۴، ص ۴۵۸؛ عبد الغفار بن محمد حمیده، رفع المنارة، ص ۱۸۳؛ أبو إسحاق الحوینی الأثری حجازی بن محمد بن شریف، تنبیه الهاجد، ج ۱، ص ۸۳؛ محمد بن یوسف الصالحی الشامی، سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۳۹۸؛ تقی الدین سبکی، شفاء السقام، ص ۲۷۹ و....

۳. أبو عبد الرحمن ناصر الدین البانی، سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة، ج ۱، ص ۵۵۲، ح ۳۷۳.

که ذهبی درباره او گفته است: «حجازی لا یعرف» و حافظ در تهذیب نیز با او موافق است. پس چه صحتی دارد؟^۱

در چند کتاب دیگر نیز این اشکال ذکر شده است.^۲

شبهه دوم: ضعف کثیر بن زید

عده‌ای نیز به وجود کثیر بن زید در سند روایت اشکال کرده‌اند.^۳ عبدالرحمن بن سعید دمشقیه درباره کثیر بن زید می‌گوید:

حافظ درباره کثیر بن زید نیز گفته است: «صدوق یخطئ» و نسایی نیز او را تضعیف کرده و ابن‌معین گفته است: «لیس بذاک». سبکی در شفاء السقام، جواز مس قبر نبی را بر این حدیث متوقف کرده است و ابن خود دلیل بر این است که او در این مسئله متیقن نبوده است. حال که حدیث ضعیف است، ما اجماع اهل علم مبنی بر منع مس قبر را، که نووی نقل کرده، رها نمی‌کنیم.^۴

شبهه سوم: ضعف مطلب بن عبدالله بن حنطب

در کتاب توضیح العبارة فی الرد علی صاحب کتاب (رفع المنارة) درباره روایتی که در معجم طبرانی آمده، گفته شده است:

روایت دیگر نیز مشکل وجود مطلب بن عبدالله بن حنطب دارد. علایی در جامع التحصیل (ص ۲۸۱) گفته است: بخاری گفته است برای مطلب بن حنطب غیر از سخن او «حدثنی من شهد خطبة النبی»، از هیچ یک از صحابه چیزی نشنیده‌ام. و أبو حاتم گفته است: اکثر احادیث مطلب بن حنطب مراسیل هستند، او غیر از سهل بن سعد و أنس و سلمة بن اکوع و نزدیکان او، کسی از صحابه را ندیده است. حافظ نیز درباره او

۱. عبد الرحمن دمشقیه، الإستدلال بالسنة النبوية عند الشيعة فی میزان النقد العلمی، ص ۱۸۶؛ همو، موسوعة اهل السنة فی نقد اصول فرقة الاحباش و من وافقهم فی اصولهم، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲. زین الدین محمد عبد الرؤوف مناوی، فیض القدير شرح الجامع الصغير، شبهات و ردود، ج ۲، ص ۳۳۱؛ موسوعة الرد علی الصوفیة، ج ۱۱، ص ۸۰.

۳. عبد الرحمن دمشقیه، الإستدلال بالسنة النبوية عند الشيعة فی میزان النقد العلمی، ص ۱۸۶؛ أبو عبد الرحمن ناصر الدین ألبانی، سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة، ج ۱، ص ۵۵۲، ح ۳۷۳؛ زین الدین محمد عبد الرؤوف مناوی، فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۶، ص ۳۸۶.

۴. عبد الرحمن دمشقیه، الإستدلال بالسنة النبوية عند الشيعة فی میزان النقد العلمی، ص ۱۸۶.

در تقریب التهذیب (ص ۹۴۹، ت ۶۷۵۶) گفته است: «صدق كثير التدليس والارسال من الرابعة»^۱.

پاسخ شبهات سندی

اعتبار مسند احمد

کتاب مسند احمد از کتب معتبر نزد اهل سنت است که در بین آنان جایگاه خاصی دارد. ابن حجر عسقلانی در مقدمه کتاب مختصر زوائد مسند البزار می گوید: «اگر حدیثی در مسند حنبلی باشد به خاطر جلالت آن نیازی نیست که به مصنف دیگری اسناد داده شود»^۲. همچنین، او در کتاب القول المسدد درباره مسند احمد می گوید: «مصنف عظیمی است که امت آن را تلقی به قبول و تکریم کرده اند. امام مردم (احمد) آن را حجت قرار داده تا در زمان اختلاف به آن رجوع کنند»^۳. همچنین، در کتاب تعجیل المنفعة تمام احادیث مسند را معتبر دانسته، می گوید: «عده ای در مسند احمد و شیوخ آن ادعای صحت کرده اند و حافظ ابوموسی مدینی در این زمینه نوشته ای دارد و حق این است که غالب احادیث آن نیک است و احادیث ضعیف آن دارای متابعت هستند»^۴. سیوطی نیز در مقدمه جمع الجوامع (الجامع الکبیر) تمام روایات مسند را مقبول می داند و می گوید: «هر روایتی که در مسند احمد هست مقبول است و روایات ضعیف آن، قریب به حسن است»^۵. شوکانی هم در نیل الاوطار می گوید: «گفته شده احادیثی را که امام احمد در مسندش درباره آنها سکوت کرده است، برای احتجاج مناسب است»^۶. ابن تیمیه نیز روایات مسند احمد را به دلیل نقل از افراد ثقه، قابل احتجاج دانسته است:

۱. عبد الغفار بن محمد حمیده، توضیح العبارة فی الرد علی، صاحب کتاب (رفع المنارة فی احادیث الزیارة)، ص ۸۱.
۲. ابن حجر عسقلانی، مختصر زوائد مسند البزار علی الکتب الستة، ج ۱، ص ۵۹.
۳. ابن حجر عسقلانی، القول المسدد فی الذب عن مسند أحمد، ص ۳.
۴. ابن حجر عسقلانی، تعجیل المنفعة، ج ۱، ص ۲۴۰.
۵. جلال الدین سیوطی، جمع الجوامع، ج ۱، ص ۴۴.
۶. محمد بن علی بن محمد بن عبد الله الشوکانی الیمنی، نیل الاوطار، ج ۱، ص ۲۶.

مردم در مصنفاتشان چند گروه‌اند: عده‌ای از آنان، از کسانی که معلوم است دروغ می‌گویند روایت نمی‌کنند، مثل مالک و شعبه و عبدالرحمن بن مهدی و أحمد بن حنبل. این افراد از افراد غیرثقه روایت نمی‌کنند و حدیثی را که می‌دانند از شخص کذاب است نقل نمی‌کنند. پس احادیث کذاب‌هایی که تعدد در کذب دارند را نقل نمی‌کنند.^۱

او در جای دیگری نیز عدم نقل از افراد کذاب را از شروط احمد در مسند دانسته، می‌گوید: «شرط او (یعنی احمد) در مسند این است که از افراد معروف به کذب روایت نقل نکند، هرچند در آن احادیث ضعیف وجود دارد. شرط او در مسند بهتر از شرط ابی داوود در سننش است». ^۲ ابن تیمیه در موردی دیگر، روایات مسند را قابل احتجاج و آن را بهتر از سنن ابی داوود می‌داند: «غالب و اکثر احادیث آن (مسند احمد) خوب است و می‌توان به آن احتجاج کرد و احادیثش بهتر از احادیث سنن ابی داوود است». ^۳

ابوموسی مدینی در خصائص مسند الامام أحمد در خصوص مسند احمد گفته است: این کتاب، اصلی بزرگ و مرجعی مطمئن برای اصحاب حدیث است که از احادیث فراوان و مسموعات زیاد برگزیده و آن را امام و مرجع و ملجأ هنگام تنازع قرار داده است ... امام احمد گفت این کتاب را از هفتصد و پنجاه هزار حدیث جمع‌آوری کردم تا هر زمان مسلمانان در حدیث رسول الله (ص) اختلاف کردند به آن رجوع کنند، اگر در آن بود حجت است وگرنه حجت ندارد. ^۴

در این کتاب درباره دقت احمد در نقل روایات آمده است: «(احمد) روایت نکرده مگر از افرادی که صدق و دیانتشان نزد او ثابت بوده است». ^۵ ابوموسی مدینی قائل است که بسیاری از روایات بود که او برای پسرش می‌خواند ولی در کتاب مسند ذکر نکرده است. زیرا می‌خواست در مسند به غیر از ثقات نقل نکند و در غیر مسند مابقی را ذکر می‌کرد. ^۶

۱. ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۲.

۲. همان، ج ۷، ص ۹۷.

۳. همان، ج ۷، ص ۲۲۳.

۴. أبو موسی المدینی، خصائص مسند، ص ۱۳ و ۱۴؛ شمس الدین أبی الخیر محمد بن محمد ابن الجزری، المصعد الأحمَد فی ختم مسند الامام أحمد، ص ۱۱.

۵. أبو موسی المدینی، خصائص مسند، ص ۱۴.

۶. همان، ص ۲۱.

ابوموسی در ادامه می‌گوید: «احمد گفت قصد کردم در مسند احادیث مشهور را نقل کنم و با این کار مردم را زیر سایه الهی ترک کنم».^۱ ابن‌الجزری نیز در کتاب المصعد الاحمد می‌نویسد: «حافظ ابوالقاسم اسماعیل تیمی گفته است جایز نیست گفته شود که در مسند روایات سقیم وجود دارد، بلکه در آن روایات صحیح و مشهور و حسن و غریب هست».^۲ کتاب المصعد الاحمد، مشایخ احمد در مسند را بررسی کرده، به توثیق رجال مسند پرداخته و آنان را توثیق کرده است.^۳

رجال سند

همان‌طور که گذشت، حاکم و ذهبی روایت را تصحیح کرده‌اند و تمام راویان را معتبر دانسته‌اند. تمام رجال آن ثقة بوده‌اند و غیر از اشکال بعضی به داوود بن ابی صالح و کثیر بن زید، مابقی رجال آن معتبر هستند. البته داوود بن ابی صالح و کثیر بن زید، هم دارای جرح هستند و هم دارای تعدیل، که در این بخش به بررسی آن می‌پردازیم:

الف. داوود بن ابی صالح^۴

در مورد داوود بن ابی صالح علاوه بر تعدیل، تضعیف نیز ذکر شده است. اما نکته‌ای قابل توجه وجود دارد که باید ابتدا به آن پرداخت. بخاری در کتاب تاریخ کبیر و ابن ابی حاتم در الجرح والتعدیل و مزّی در تهذیب الکمال و ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب، دو نفر را با نام داوود بن ابی صالح ذکر می‌کنند: ۱. داوود بن ابی صالح مزنی

۱. أبو موسى المدینی، خصائص مسند، ص ۲۱.

۲. ابی‌الخیر محمد بن محمد ابن‌الجزری، المصعد الاحمد، ص ۱۵.

۳. همان، ص ۲۴.

۴. محمد ابن اسماعیل بخاری، التاريخ الكبير، ج ۳، ص ۲۳۴، ترجمه شماره ۷۹۱ و ۷۹۲: سعدی بن مهدی الهاشمی، ضعفاء أبو زرعه رازی، ج ۲، ص ۵۴۵؛ أبو جعفر محمد بن عمر بن موسى العقيلي، الضعفاء الكبير، ج ۲، ص ۳۳؛ أبو محمد ابن ابی حاتم رازی، الجرح والتعدیل، ج ۳، ص ۴۱۶، ترجمة ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲؛ ابن حبان، المجروحین، ج ۱، ص ۲۹۰؛ ابن عدی، الكامل، ج ۱، ص ۵۵۲؛ یوسف بن عبد الرحمن مزّی، تهذیب الکمال، ج ۸، ص ۴۰۳-۴۰۵؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۷، ص ۲۱۱.

(لیثی)؛ ۲. داوود بن ابی صالح مولى الأنصار التمار المدنی (حجازی).^۱ ظاهراً در کتب جرح و تعدیل بین این دو نفر خلط شده و طبق آنچه ابن ابی حاتم و مزّی گفته‌اند تضعیفات مربوط به داوود بن ابی صالح مزنی است و راوی روایت التجاء ابو ایوب انصاری، داوود بن ابی صالح حجازی بوده که از ابو ایوب انصاری روایت نقل کرده است. کثیر بن زید نیز از داوود بن ابی صالح حجازی روایت نقل کرده که او هم تضعیف نشده است.^۲ شاهد دیگر بر این مطلب این است که افرادی چون ابن عدی و ابوزرعه و دیگران که گفته‌اند از داوود بن ابی صالح (لیثی) فقط حدیث نبوی «إذا استقبلتک المراتان فلا تمر بینهما...»^۳ نقل شده است ناظر به همین امر است. زیرا داوود بن ابی صالح حجازی از نافع روایت نقل نمی‌کند.^۴

ابن حجر عسقلانی نیز، که درباره داوود بن ابی صالح سخن می‌گوید، بین آن دو فرق گذاشته، قید حجازی را آورده و بعد تعدیل کرده است تا خلط بین این دو نفر نشود: داود بن ابی صالح حجازی مقبول.^۵ البانی نیز به این مطلب اذعان دارد. وی می‌گوید: «اما قول مناوی که گفته است: «و داوود بن ابی صالح قال ابن حبان: یروی الموضوعات» از اوهام اوست. زیرا این شخص متأخر از اوست و از نافع روایت نقل می‌کند.»^۶ پس می‌توان تمامی تضعیفات ذکر شده در کتب درباره داوود بن ابی صالح را به دلیل خلط بین این دو شخصیت دانست و تضعیفات را متوجه داوود بن ابی صالح مزنی کرد و راوی روایت التجاء ابو ایوب را از آن تضعیفات بریء شمرد.

۱. محمد ابن اسماعیل بخاری، التاریخ الکبیر، ج ۳، ص ۲۳۴؛ أبو محمد ابن أبی حاتم رازی، الجرح والتعديل، ج ۳، ص ۴۱۶؛ یوسف بن عبد الرحمن مزنی، تهذیب الکمال، ج ۸، ص ۴۰۳-۴۰۵؛ ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۹۹.
۲. یوسف بن عبد الرحمن مزنی، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۸، ص ۴۰۴؛ أبو محمد ابن أبی حاتم رازی، الجرح والتعديل، ج ۳، ص ۴۱۶؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۷، ص ۲۱۱.
۳. حدثنا محمد بن الحسن النحاس، حدثنا حمید بن الربیع، حدثنا یوسف بن العرق، حدثنا داوود بن أبی، صالح، عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله، صلى الله عليه وسلم إذا استقبلتک المراتان فلا تمر بینهما خذ یمنة أو یسرة؛ علی بن حسام متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۴۱۲، ج ۴۱۶۲۵.
۴. أبو أحمد ابن عدی جرجانی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۵۵۳.
۵. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۹۹.
۶. أبو عبد الرحمن ناصر الدین البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة، ج ۱، ص ۵۵۳.

با صرف نظر از مطلب فوق این روایت دارای متابع نیز هست و بر فرض که داوود بن ابی صالح ضعیف باشد، وجود متابع ضعف روایت را جبران می‌کند. چنان‌که ابن تیمیه در این خصوص می‌گوید: «تعدد طرق و کثرت آن موجب تقویت روایت می‌شود و حتی گاهی علم به آن حاصل می‌گردد، هرچند ناقلان آن فجار و فساق باشند».^۱

ابن عساکر طریق دیگر را این چنین ذکر کرده است:

أخبرنا أبو سهل بن سعدويه أنا عبد الرحمن بن أحمد بن الحسن أنا جعفر بن عبد الله نا محمد بن هارون نا محمد بن بشار ثنا أبو عامر نا كثير بن زيد عن داوود بن أبي صالح أخبرنا أبو غالب وأبو عبد الله ابنا أبي علي قالوا أنا أبو الحسين بن الأبنوسي أنا أحمد بن عبيد بن الفضل أنا محمد بن الحسين بن محمد نا ابن أبي خيثمة نا إبراهيم ابن حمزة نا سفيان بن حمزة عن كثير يعني ابن زيد عن المطلب يعني ابن عبد الله بن حنطب قال جاء أبو أيوب الأنصاري^۲

همچنین، در المعجم الكبير طبرانی^۳ و وفاء الوفا^۴ و ... نیز این روایت نقل شده است که به جای «داوود بن ابی صالح»، «المطلب بن عبد الله بن حنطب» آمده است. در علم حدیث به این پیروی در روایت «متابعت» می‌گویند. لذا با این متابعت، ضعف روایت جبران می‌شود. علمای حدیث به این گونه روایات که ضعف دارند ولو اینکه طریق دیگری نیز داشته باشند که ضعف آنها را جبران کند، روایت حسن لغیره می‌گویند که معتبر و قابل احتجاج است. شاید تضعیف کسانی که به سند روایت اشکال کرده‌اند نیز به همین سبب بوده است که این متابعت را ندیده‌اند یا دقت نکرده‌اند.

برخی از علمای اهل سنت نیز این روایت را حسن دانسته‌اند. صالحی شامی می‌گوید: «و روی الامام أحمد بسند حسن ...».^۵ مناوی نیز می‌گوید: «و اسناده حسن».^۶ البته

۱. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱۸، ص ۲۶.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۷، ص ۲۴۹.

۳. أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبرانی، معجم الكبير، ج ۴، ص ۱۵۸، ح ۳۹۹۹.

۴. نور الدین أبو الحسن السمهودی، وفاء الوفا، ج ۴، ص ۲۱۷.

۵. محمد بن یوسف الصالحی الشامی، سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۳۹۸.

۶. محمد عبد الرزوف المناوی، التیسیر بشرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۸۹.

منظور آنها حسن لذاته است. زیرا قاعده این است که از اطلاق لفظ «حسن» یا «صحيح» در عبارات علما، لذاته بودن برداشت می‌شود و معلوم است که حسن لذاته از حسن لغیره اعتبار بیشتری دارد.

ب. کثیر بن زید^۱

کثیر بن زید در برخی روایات ملقب به «ابن مافنه»^۲ یا «ابن صافنه»^۳ (به نام مادرش) است. ابن حجر در تهذیب التهذیب درباره او می‌گوید:

عبد الله بن أحمد از پدرش نقل می‌کند که گفت: «ما أرى به بأساً». عبد الله بن دورقي از ابن معین نقل می‌کند که گفت: «ليس به بأس». معاوية بن صالح و دیگران از ابن معین نقل می‌کنند که گفت: «صالح» و ابن عمار موصلی گفته است: «ثقه» و ابوزرعه نیز گفته است: «صدوق فيه لين» و ابوحاتم گفته است: «صالح ليس بالقوى يکتب حديثه» و ابن عدی گفته است: «وتروى عنه نسخ ولم أر به بأساً وأرجو أنه لا بأس به» و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است.^۴

ابن عدی نیز توثیقات وی را ذکر کرده است: «یحیی بن معین گفته است کثیر بن زید ثقه است ... و کثیر بن زید از غیر ولید بن رباح احادیث زیادی دارد که من آنها را منکر نمی‌دانم و در حدیثش اشکالی نمی‌بینم و امیدوارم اشکالی نداشته باشد».^۵ همان‌طور که گذشت، حمزه الزین در تحقیق مسند احمد درباره کثیر بن زید گفته است:

۱. ابن سعد، طبقات، ج ۵، ص ۴۶۱؛ محمد ابن اسماعیل بخاری، تاریخ الکبیر، ج ۷، ص ۲۱۶ ترجمه ۹۴۳؛ أبو محمد ابن أبی حاتم رازی، الجرح والتعديل، ج ۷، ص ۱۵۰، ترجمه ۸۴۱؛ ابن حبان، الثقات، ج ۷، ص ۳۵۴؛ ابن عدی، الکامل، ج ۷، ص ۲۰۴؛ محمد بن أحمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۰۴؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۱۳-۴۱۵.
۲. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۰۹؛ یوسف بن عبد الرحمن مزی، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۳۴، ص ۴۷۲.
۳. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۱۳.
۴. همان، ج ۸، ص ۴۱۳.
۵. أبو أحمد ابن عدی جرجانی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۷، ص ۲۰۴-۲۰۷.

احمد بن حنبل، کثیر بن زید را ثقه دانسته است و ابن معین و ابن عدی او را قبول دارند، ابن عمار موصلی، ابن سعد، ابن حبان او را توثیق کرده‌اند. اما نسائی او را تضعیف کرده است. و ابوزرعه او را سست می‌داند و عده‌ای تمسک به تضعیف نسائی و ابوزرعه کرده‌اند و تمام این توثیقات را ترک کردند تا اینکه این روایات را تضعیف کنند. و قول تضعیف خطاست. زیرا حاکم و ذهبی در مستدرک ج ۴، ص ۵۱۵، این روایت را صحیح‌السند دانسته‌اند، با اینکه معلوم است اینهایی که روایت را تضعیف کردند خودشان در جاهای دیگر کثیر بن زید را توثیق کرده‌اند و معنای این کار این است که اینها بر طبق هوای نفسشان و به نفع مذهبشان توثیق و تضعیف می‌کنند و این کار در حد ذاتش خیانت علمی است.^۱

سمهودی نیز در وفاءالوفاء درباره کثیر بن زید می‌گوید:

احمد با سند حسن روایت کرده است ... هیثمی گفته است: حدیث را احمد و طبرانی در الکبیر و الأوسط نقل کرده‌اند و در آن کثیر بن زید است که جماعتی او را توثیق کرده‌اند و نسائی و غیره او را تضعیف کرده‌اند. اما من می‌گویم او همان‌طور که در تقریب آمده، است: «صدوق یخطئ»؛ و یحیی نیز از طریق او روایت کرده است و همچنین سبکی به توثیق او اعتماد کرده است.^۲

مزّی، در تهذیب‌الکمال فی أسماء الرجال، درباره کثیر بن زید گفته است: «ابن حبان او را در کتاب ثقات ذکر کرده است ... بخاری در کتاب القراءة خلف الامام و در کتاب الأدب و أبو داوود و ترمذی و ابن‌ماجه از او روایت نقل کرده‌اند».^۳ و ابن حجر عسقلانی درباره کثیر بن زید می‌گوید: «کثیر بن زید الأسلمی أبو محمد المدنی بن مافنه، صدوق ... و از طبقه هفتم است».^۴ در جای دیگری ابن حجر می‌گوید افرادی چون ابن حزم و ... که کثیر بن زید را تضعیف کرده‌اند در واقع بین او و کثیر بن عبدالله بن عمرو بن زید خلط کرده‌اند و خطیب نیز بین آن دو فرق قائل شده است و آن را تشابه اسمی می‌داند.^۵

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱۷، ص ۴۲، ح ۲۳۴۷۶.

۲. نور الدین أبو الحسن السمهودی، وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۸۴.

۳. یوسف بن عبد الرحمن مزّی، تهذیب‌الکمال فی أسماء الرجال، ج ۲۴، ص ۱۱۶.

۴. ابن حجر عسقلانی، تقریب‌التهذیب، ج ۱، ص ۴۵۹.

۵. همان، ج ۸، ص ۴۱۵.

البانی نیز درباره کثیر بن زید می‌گوید: «کثیر بن زید را احمد و جماعتی توثیق کرده و نسائی و غیره او را تضعیف کرده‌اند ... و حافظ در التقریب گفته است: صدوق یخطئ. من نیز می‌گویم: مثل او (کثیر بن زید) در شواهد حسن الحدیث است».^۱ علاوه بر این، در خصوص تضعیفات البانی باید بگوییم که او هر جا که روایتی مطابق با عقیده‌اش باشد پذیرفته است، ولی اگر روایتی را مطابق عقایدش نبیند به راحتی تضعیف می‌کند. حسن سقاف در اثبات تناقضات او سه جلد کتاب به نام تناقضات الألبانی الواضحات نوشته است. لذا تضعیفات او اهمیت ندارد. برای مثال درباره کثیر بن زید در اینجا اشکال کرده است و در جای دیگری می‌گوید: «وکثیر بن زید؛ صدوق یخطئ».^۲

ج. مطلب بن عبدالله بن حنطب

مطلب بن عبدالله بن حنطب نیز که در طریق دیگری به جای داوود بن ابی صالح ذکر شده است، ثقة است و حتی البانی درباره او گفته است: «المطلب بن عبد الله، صدوق».^۳ البانی روایاتی را که مطلب بن عبدالله بن حنطب در سند آن است صحیح می‌داند و این توثیق اوست. ذهبی و ابن ابی حاتم نیز درباره مطلب بن عبدالله بن حنطب گفته‌اند: «قال ابوزرعه: ثقة».^۴ ابن حبان نیز او را در کتاب ثقات ذکر کرده است و ابن حجر در التلخیص الحبیر او را صدوق می‌داند.^۵ علاوه بر این روایت، کثیر بن زید از مطلب بن عبدالله بن حنطب روایات دیگری نیز نقل کرده است.^۶

۱. ناصر الدین البانی، سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة، ج ۱۲، ص ۱۲۴.

۲. همان، ج ۹، ص ۳۰۷.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۶۷۶.

۴. محمد بن احمد ذهبی، الکاشف فی معرفة من له رواية فی الكتب الستة، ج ۲، ص ۲۷۰؛ أبو محمد ابن ابی حاتم رازی،

الجرح والتعديل، ج ۸، ص ۳۵۹.

۵. ابن حبان، الثقات، ج ۵، ص ۴۵۰.

۶. ابن حجر عسقلانی، التلخیص الحبیر فی تخریج أحادیث الرافعی الکبیر، ج ۲، ص ۳۰۷.

۷. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۹۱ و ۱۷۴.

بررسی متن روایت

در این روایت جناب ابو ایوب انصاری سر بر قبر پیامبر گرامی اسلام ﷺ نهاده است و با ابراز مشکلات خود به پیامبر ﷺ، به ایشان پناه آورده است. این روایت در چند مسئله تبرک، سماع موتی و استغاثه با عقاید وهابیان در تعاض است که در ادامه به بررسی این موارد می‌پردازیم.

الف. تبرک به قبر

همان‌طور که تقی‌الدین سبکی در شفاء السقام گفته است،^۱ یکی از چیزهایی که از این روایت به خوبی فهمیده می‌شود بحث تبرک و تمسح به قبر نبی ﷺ است که مروان به آن اعتراض کرده است و جناب ابو ایوب در پاسخ گفته است: «من نزد پیامبر آمده‌ام نه نزد سنگ». این مطلب برخلاف ادعای وهابیان است. زیرا آنها منکر تبرک‌اند. صالح بن فوزان، در کتاب التوحید، می‌گوید:

یکی دیگر از بدعت‌ها، تبرک جستن به مخلوقات است که از نوع بت‌پرستی و نیرنگ است و با آن غارتگران، اموال مردم ساده را به ناحق می‌خورند ... لذا تبرک به اماکن و آثار شخص زنده و مرده حرام است. چون اگر شخص معتقد باشد که آن چیز برکت می‌دهد، شرک ورزیده است و اگر معتقد باشد که زیارت و لمس کردن آن سبب حصول برکت از طرف خدا می‌شود در این صورت مرتکب عملی شده که وسیله افتادن به دام شرک است ... صحابه به خانه، قبر و اماکنی که پیامبر در آنجا نماز خوانده و نشسته بود پس از وفاتش تبرک نمی‌جستند.^۲

در فتاوای دیگر وهابیان نیز این نکته به خوبی نمایان است. آنها می‌گویند: توجه مردم به این مساجد هفت‌گانه و دیگر مساجد، برای شناخت آثار یا مسح دیوارهایش و تبرک به آنها، بدعت و نوعی از شرک و شبیه به عمل کفار جاهلیت نسبت به بت‌هایشان است. پس واجب است بر هر مسلمانی که این عمل را ترک، و برادران مسلمان خود را بر ترک آن نصیحت کند.^۳

۱. تقی‌الدین سبکی، شفاء السقام، ص ۲۷۹.

۲. صالح بن فوزان، التوحید، ص ۱۶۳.

۳. أحمد بن عبد الرزاق الدوبش، فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء، ج ۴، ص ۱۴۸، ف ۳۰۱۹.

ب. سماع موتی

مسئله دیگری که از این روایت به دست می‌آید بحث سماع موتی است. زیرا طبق این روایت جناب ابو ایوب انصاری برای ابراز مشکلی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سر قبر ایشان رفته بود و اگر پیامبر نمی‌شنید کار او بیهوده می‌شد. این مسئله، خلاف ادعای وهابیان در مسئله سماع موتی است. از کلمات و فتاوی وهابیان عصر حاضر به دست می‌آید که آنها سماع موتی را قبول ندارند و لذا درصدد رد آن هستند. برای نمونه، به استفتای زیر، که از مجمع دائمی افتاء عربستان پرسیده‌اند، توجه بفرمایید:

در کتاب فتاوی امام سیوطی آمده است که مرده صدای مردم، مدح و ثنای آنان درباره خود و گفتار بازماندگان را درباره خود، می‌شنود و همچنین، مرده کسانی که او را زیارت می‌کنند می‌شناسد و اینکه مردگان به زیارت همدیگر می‌روند. آیا این مطالب درست است؟^۱

جواب: اصل این است که مردگان صدای زندگان را نمی‌شنوند مگر در جایی که دلیل خاص وارد شده باشد. دلیل ما بر عدم سماع مردگان این آیه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: «تو نمی‌توانی مردگان را بشنوانی»، و نیز می‌فرماید: «تو نمی‌توانی مردگان در قبرها را شنوا سازی».^۲

وهابیان برای توجیه این موارد، ساده‌ترین راه را برگزیده‌اند و آن اینکه همه حوادث، آیات و روایاتی را که نتوانسته‌اند منکر شوند، معجزه شمرده‌اند و احادیث دیگر را چون با دیدگاه آنها در تعارض است، ضعیف و مردود دانسته‌اند.^۳ البانی می‌گوید: «بدان که اینکه اموات می‌شنوند یا نمی‌شنوند امری غیبی و از امور برزخ است که کسی غیر از خداوند آن

۱. سیوطی به برخی از روایات و آثار استدلال کرده است؛ جلال الدین سیوطی، شرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. أحمد بن عبد الرزاق الدویش، فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیه والإفتاء، ج ۱۱، ص ۷۷، الفتوی رقم ۹۲۱۶ {اللجنة الدائمة للبحوث العلمیه والإفتاء، عضو: عبد الله بن قعود، عضو: عبد الله بن غديان، نائب رئيس اللجنة: عبد الرزاق عفيفی، الرئيس: عبد العزيز بن عبد الله بن باز}.

۳. سید مهدی علی‌زاده موسوی، سلفی‌گری و وهابیت؛ مبانی اعتقادی، ج ۲، ص ۴۵۵.

را نمی‌داند. پس فحص در آن با بیان آراء و اقیسه جایز نیست و باید اثباتاً و نفیاً، طبق نص عمل کرد».^۱

این همان مبنای گروه افتای عربستان است. لذا در استفتائات این گونه پاسخ داده‌اند:

اصل در اموات این است که آنها ندای کسانی که صدایشان می‌کنند را نمی‌شنوند ...
از این اصل، آنچه به دلیل صحیح ثابت شده است استثنا می‌شود؛ مانند شنیدن کلام
پیامبر گرامی اسلام ﷺ توسط کفار اهل قلیب پس از جنگ بدر، و نماز پیامبر
گرامی اسلام ﷺ به همراه پیامبران در شب اسراء و سخن گفتن او با پیامبران
هنگامی که به آسمان عروج کرد، و از این جمله است نصیحت حضرت موسی علیه السلام به
پیامبر ما که از خدا خواست بر پیامبر و امت وی در نماز تخفیف قائل شود ... که همه
اینها از معجزات و خوارق عادات است.^۲

معلوم می‌شود که آنها قضیه اهل قلیب و ... را خرق عادت و معجزه می‌دانند.
عبدالرحمن بن ناصر السعدی، از علمای وهابی، در کتاب تیسیر الکریم الرحمن فی
تفسیر کلام المنان این گونه می‌نویسد: «اگر آنان را بخوانید صدایتان را نمی‌شنوند. زیرا
آنان جماد و اموات هستند ... و اگر بر فرض بشنوند جواب شما را نمی‌دهند. زیرا آنان
مالک چیزی نیستند».^۳ همچنین، شیخ عبد الله أبوبطین در کتاب تأسیس التقدیس فی
کشف تلخیص داوود جرجیس می‌گوید: «کسی که متصف به عدم شنیدن و عدم
استجابت یا یکی از این دو باشد، شرعاً و عقلاً خواندنش ممتنع است».^۴ همان‌طور که
مشاهده می‌شود وهابیان سماع اموات را، در غیر خوارق عادت، انکار می‌کنند و سخن
گفتن با آنها را لغو و ممنوع می‌دانند.

۱. نعمان بن محمود آلوسی، الآیات البینات فی عدم سماع الأموات، ص ۲۰-۲۱.

۲. أحمد بن عبد الرزاق الدوبش، فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء، ج ۱، ص ۸۳. حاضران عبد الله بن قعود (عضو)، عبد الله بن غدیان (عضو)، عبد الرزاق عقیفی (نایب رئیس لجنه)، عبد العزیز بن عبد الله بن باز (رئیس)

۳. عبد الرحمن بن ناصر بن عبد الله سعدی، تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان، ص ۶۸۶.

۴. أبابطین، تأسیس التقدیس فی کشف تلخیص داوود جرجیس، ص ۹۰.

ج. استغاثه

مطلب دیگری که از این روایت استفاده می‌شود، استغاثه و التجاء جناب ابو ایوب انصاری به پیامبر ﷺ است. زیرا جناب ایوب برای ابراز شکایت از حاکم وقت به رسول خدا پناه برده بود. این مطلب نیز از جانب وهابیان انکار شده است و مرتکبان آن را مشرک می‌دانند. ابن تیمیه در این باره چنین می‌گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته، بگوید مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال این درخواست‌ها که فقط خدا بر آن قدرت دارد، آشکارا مرتکب شرک شده و واجب است توبه کند و الا چنین شخصی کشتنش واجب است».^۱

ابن باز نیز می‌گوید: «و اما صدا زدن میت و استغاثه به او و طلب مدد از او، همه از انواع شرک اکبر است و از عمل عبادت‌کنندگان بت‌ها در عهد پیامبر (ص) است».^۲ همچنین، در ادامه چنین می‌گوید: «هر کس گوید ای رسول خدا! ای نبی خدا! ای محمد! کمک کن مرا، دریاب مرا، یاری کن مرا، شفا ده مریضان مسلمین را، هدایت کن گم‌شده مسلمین را و مانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است».^۳ نمونه‌های این فتاوی بسیار است. در این قسمت به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

برخی اشکالات وارد بر متن روایت

بر متن این روایت اشکالاتی وارد شده است که در ادامه بررسی می‌کنیم:

نکارت

ارنؤوط در حاشیه بر مسند احمد گفته است: «در متن روایت نکارت است».^۴ عبدالرحمن دمشقیه در این زمینه گفته است:

۱. ابن تیمیه، زیارة القبور، ص ۱۸.
۲. بن باز، مجموعه فتاوی، ج ۲، ص ۳۸۸.
۳. همان.
۴. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳۸، ص ۵۵۸.

این حدیث علاوه بر ضعفش، اشکال بزرگی دارد و آن اینکه چگونه ابو ایوب سرش را روی قبر نهاده، در حالی که قبر با زمین هم سطح بوده است. زیرا اگر این کار را انجام داده باشد به صورت ساجد درمی آید؛ و آیا هیچ عاقلی گفته است که صحابه بر قبر پیامبر ﷺ سجده می کرده اند؟ قبر پیامبر بارز و مرتفع نبوده است ... شارع بوسیدن هیچ سنگی به غیر از حجر الاسود را سنت قرار نداده است و ما هیچ سنگ سفید یا پرتقالی رنگی را بر آن قیاس نمی کنیم. خداوند برای کسانی که حب خدا و رسول را دارند اداء حج یا عمره و بوسیدن حجر الاسود را مشروع کرده است نه بوسیدن این دیوار یا آن دیوار را!.^۱

عدم صراحت در تبرک

البانی گفته است: «روایت در اینکه مسح ابو ایوب، برای تبرک جستن بوده، صریح نیست ... و محققین از علما، مثل نووی و غیره، تمسح بر قبور را انکار کرده اند و گفته اند این کار از اعمال نصاری است».^۲

پاسخ اشکالات متن

چنان که علامه امینی فرموده است: «این داستان به ما خبر می دهد که منع از توسل به قبور طاهره از زمان صحابه از بدعت های اموی ها و گمراهی های آنهاست و از هیچ یک از صحابه، انکار توسل به قبر پیغمبر و تبرک به آن، غیر از زائیده بیت بنی امیه، مروان حکم، شنیده نشده است».^۳

منابع تاریخی و روایی، حال مروانیان و موضع پیامبر ﷺ نسبت به آنها را به خوبی شرح داده است.^۴ امروز نیز همان سخنان از زبان وهابیت جاری شده است. آنچه منکران در نکارت روایت نقل کرده اند پذیرفتنی نیست. زیرا در روایت نامی از سجده نیامده است، بلکه ابو ایوب فقط صورت خود را بر قبر نهاده بود. چنان که در روایت آمده است: «وَاضِعاً

۱. عبد الرحمن دمشقیه، الإستدلال بالسنة النبوية عند الشيعة في ميزان النقد العلمي، ص ۱۸۷.

۲. أبو عبد الرحمن ناصر الدين ألبانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة، ج ۱، ص ۵۵۲، ح ۳۷۳.

۳. عبدالحسين امينى، الغدير، ج ۵، ص ۲۱۸.

۴. همان.

وَجْهَهُ عَلَى الْقَبْرِ» و کلمه «وجه» دلالتی بر پیشانی و موضع سجده ندارد. بر فرض که قبر پیامبر ﷺ صاف بوده و مرتفع نباشد چه اشکالی دارد کسی سر بر روی قبر حضرت گذاشته باشد و با پیامبر سخن بگوید؟ آیا هر سر بر زمین گذاشتنی سجده است؟ لزوماً این گونه نیست که هر کس سر بر زمین گذاشته باشد را ساجد بنامیم. ابو ایوب انصاری از فرط ناراحتی و عجز، سر بر قبر نهاده بود. کما اینکه ذیل روایت نیز اشاره به این دارد که او برای شکایت از حاکم نزد پیامبر ﷺ آمده بود.

اینکه گفته‌اند: «فقط حجرالاسود را می‌توان بوسید و هیچ سنگ دیگری قابل بوسیدن نیست» هم قابل مناقشه است. زیرا به همان مناط که حجرالاسود را می‌توان به عنوان سنگی مقدس بوسید و کعبه را می‌توان تعظیم کرد، دیگر سنگ‌ها و اشیایی را که پیامبر و اولیای دین متبرک کرده‌اند نیز می‌توان تعظیم کرد و بر آن بوسه زد. حجرالاسود سنگی بهشتی است که داستان حضرت ابراهیم عليه السلام و دیگر انبیاء عليهم السلام آن را لمس کرده است، در حالی که قبری که ابو ایوب بر آن افتاده بود اشرف مخلوقات و سرور کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را در بر داشت. پیامبر کسی است که ابراهیم و دیگر انبیا به طفیلی وجود او آمده‌اند و ارزش این دو قابل قیاس نیست. لذا به همان مناط و به طریق اولی می‌توان قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان تبرک لمس کرد.

علما نیز در مشروع بودن تبرک به قبر پیامبر اشکال نکرده‌اند. برخی فقط به عدم استحباب شرعی آن اشاره کرده‌اند و اصل این عمل را بدعت یا حرام ندانسته‌اند. عبدالرحمن بن قدامه می‌نویسد:

مسح کردن دیوار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بوسیدن آن مستحب نیست. در یک نقل از احمد آمده که می‌گوید حکم آن را نمی‌دانم. اثرم می‌گوید اهل مدینه را دیدم که قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را لمس نمی‌کنند، بلکه در کناری می‌ایستند و سلام می‌دهند. ابوعبدالله (احمد بن حنبل) می‌گوید ابن عمر نیز چنین انجام می‌داد. او می‌گوید اما درباره منبر، ابراهیم بن عبدالله بن عبدالقاری روایت می‌کند که او ابن عمر را دید که دستش را بر محل نشستن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر روی منبر گذاشت و سپس دست خود را بر صورتش کشید.^۱

۱. ابن قدامه، مغنی، ج ۳، ص ۴۷۹.

نووی، که او را مدعی وجود اجماع بر ترک مس قبر می‌دانند، بعد از نقل کلامی از ابوموسی در این باره می‌گوید: «... و نیز به خاطر اینکه استلام دو رکن شامی کعبه مستحب نیست؛ چون سنت نبوده است، با اینکه استلام دو رکن دیگر آن مستحب است. با این وصف، مس قبور به طریق اولی مستحب نیست و خداوند به حکم این مسئله دانایتر است».^۱ البته محیی الدین نووی در جایی دیگر می‌گوید: «گفته‌اند مسح با دست و بوسیدن قبر پیامبر ﷺ مکروه است، بلکه ادب اقتضا می‌کند که از قبر دور باشد، همان طوری که در حال حیات حضرت نزد او حاضر می‌شدند. این سخن درستی است که علما گفته‌اند و بر آن اجماع و اتفاق دارند».^۲

وهابیان این کلام نووی را به عنوان دلیل ذکر کرده‌اند، اما از این کلام نووی، حرمت تبرک به قبر و ... فهمیده نمی‌شود. سمهودی نیز در خصوص اجماع نقل شده از نووی می‌گوید:

عزّ الدین بن جماعه می‌گوید در کتاب العلال و السؤالات عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش روایت ابی علی بن صوف را از او نقل کرده که عبدالله گفت از پدرم درباره مردی که منبر رسول خدا ﷺ را مس می‌کند و به آن تبرک می‌جوید و آن را می‌بوسد و همین کار را با قبر آن حضرت به امید ثواب انجام می‌دهد، پرسیدم، او گفت این کار اشکال ندارد. عزّ الدین بن جماعه می‌گوید این سخن، اجماع منقول از نووی را باطل می‌کند. می‌گویم (سمهودی): نووی به نقل اجماع، تصریح نکرده و لکن قوّة کلامش اجماع را می‌فهماند.^۳

برخی از علما حکم کراهت را در صورتی دانسته‌اند که برای تبرک نباشد، اما در صورتی که برای تبرک باشد این حکم را ندارد. با این بیان می‌توان حکم کراهت منقول از نووی را نیز توجیه کرد. زرقانی مصری مالکی در شرح المواهب گفته است: «بوسیدن قبر شریف

۱. یحیی بن شرف نووی، المجموع شرح المذهب، ج ۵، ص ۳۱۱.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۷۵.

۳. نور الدین أبو الحسن السمهودی، وفاء الوفا، ج ۴، ص ۲۱۷؛ أحمد ابن حنبل، العلال و معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۹۲.

پیامبر، مکروه است مگر اینکه به قصد تبرک باشد که در این صورت کراهت ندارد، چنان که رملی بر این اعتقاد است.^۱

شیخ ابراهیم باجوری نیز در حاشیه خود بر شرح ابن قاسم غزّی بر متن شیخ ابی شجاع در فقه الشافعی گفته است:

بوسیدن قبر و استلام آن مکروه است و همین حکم را تابوتی که بالای قبر می گذارند نیز دارد. و همچنین بوسیدن درگاهها هنگام داخل شدن برای زیارت اولیا مکروه است، مگر اینکه به قصد تبرک باشد که در این صورت کراهت ندارد و اگر به خاطر ازدحام جمعیت و مانند آن، مثل اختلاط مردان و زنان، از این کارها عاجز باشد، همان طوری که در زیارت سید احمد بدوی اتفاق می افتد، در جایی که بدون زحمت امکان توقف وجود دارد بایستد و هرچه می تواند (قرآن) قرائت کند و با دست خود یا چیز دیگر به قبر اشاره کند و سپس آن را ببوسد؛ چون علما تصریح کرده اند به اینکه اگر (زائر) از استلام حجرالاسود عاجز باشد، جایز است که با دست یا عصایش به آن اشاره کند و سپس آن را ببوسد.^۲

در مقابل، اقوال بسیاری بر جواز و استحباب لمس کردن و بوسیدن قبور اولیای الهی و در رأس آنها پیامبر اسلام ﷺ وجود دارد. ابن حجر در این باره می نویسد:

بعضی از علما از مشروع بودن بوسیدن ارکان کعبه، جایز بودن بوسیدن هر چیزی را که مستحق تعظیم باشد از آدم و غیر آن، برداشت کرده اند؛ اما حکم بوسیدن دست آدمی، در کتاب الادب می آید و اما درباره غیر آدمی از امام احمد نقل شده است که از او درباره بوسیدن منبر و قبر پیامبر ﷺ پرسیدند، او این مسئله را بی اشکال دانست، ولی بعضی از پیروان او صحیح بودن آن را بعید شمرده اند. و از ابن ابی صیف یمانی (یکی از علمای شافعی مکه) جایز بودن بوسیدن مصحف (قرآن) و اجزای حدیث و قبور صالحان، نقل شده است.^۳

ذهبی در خصوص روایتی که کراهت داشتن عبدالله بن عمر در بوسیدن قبر پیامبر ﷺ را می رساند می گوید:

۱. أبو عبد الله محمد بن عبد الباقي زرقانی مالکی، شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ج ۱۲، ص ۲۱۵.
۲. عبدالحسین امینی، الغدير، ج ۵، ص ۱۵۴.
۳. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۳، ص ۴۷۵.

او از این کار کراهت داشت، زیرا آن را اسائه ادب می‌دانست. از احمد درباره مس و بوسیدن قبر نبوی پرسیدند، هیچ اشکالی در آن ندید ... اگر گفته شود: «آیا صحابه این‌گونه عمل می‌کردند؟» گفته می‌شود آنان پیامبر را در حال حیات دیده بودند و دستانش را بوسیده بودند و نزدیک بود برای آب وضویش کشته شوند. آنان موهای مطهرش را در روز حج اکبر تقسیم کردند و هر گاه (ایشان) آب دهانش را بیرون می‌ریخت، با دست آن را گرفته و به صورت خود می‌مالیدند. از آنجا که ما این توفیق عظیم نصیبمان نشده است خود را برای احترام و بزرگداشت و بوسیدن و مسح کردن بر قبر ایشان می‌اندازیم. آیا ندیده‌ای ثابت نعمانی چه کرد؟ او دستان انس بن مالک را می‌بوسید و بر صورت می‌نهاد و می‌گفت دستی است که دستان رسول الله ﷺ را لمس کرده است.^۱

شواهد تاریخی نیز از تبرک جستن حضرت زهرا (علیها السلام)، بلال و دیگران به قبر پیامبر ﷺ حکایت می‌کند.

نتیجه

از این روایت می‌توان استفاده‌های فراوانی کرد. از جمله برای اثبات سماع موتی و خطاب قرار دادن پیامبر، درخواست از ایشان، توسل، استغاثه و تبرک جستن به قبر نبی می‌توان به آن استناد کرد. با توجه به مضمون روایت، جناب ابو ایوب انصاری سر را بر قبر نهاده است و با پیامبر اکرم ﷺ از مشکلات زمانه سخن گفته و به ایشان متوسل شده و استمداد می‌کند. وهابیان برای اینکه این روایت را منافی با بسیاری از اعتقادات خویش دیده‌اند، آن را رد کرده‌اند، اما هیچ یک از دلایل آنها پذیرفتنی نیست و این روایت را نمی‌توان غیرمعتبر دانست. بر فرض صحت اشکال در یکی از سندها، با وجود سند دیگر روایت تقویت، و حسن می‌شود و برای احتجاج مفید است.

۱. شمس الدین أبو عبد الله ذهبی، معجم الشیوخ الکبیر، ج ۱، ص ۷۳.

منابع

۱. أبایطین، عبد الله بن عبد الرحمن، **تأسيس التقديس في كشف تلبیس داوود بن جرجیس**، تحقیق: عبد السلام بن برجس العبد الکریم، بی جا: مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۲ق.
۲. ابن اثیر، **اسد الغابة في معرفة الصحابة**، قاهره: محمد ابراهيم و احمد عاشور، ۱۹۷۰م.
۳. ابن جزري، شمس الدين أبي الخير محمد بن محمد، **المصعد الأحمدي في ختم مسند الامام أحمد**، رياض: مكتبة التوبة، ۱۴۱۰ق.
۴. ابن تيمية حرائي، احمد بن عبدالحليم، **مجموع الفتاوى**، تحقیق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، مدينه منوره: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۱۶ق.
۵. _____، **منهاج السنة النبوية**، تحقیق: محمد رشاد سالم، بی جا: جامعة الامام محمد بن سعود الاسلاميه، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۶. _____، **زيارة القبور**، بی جا: الرئاسة العامة لاداره البحوث العلميه والافتاء والدعوة والارشاد، ۱۴۱۳ق.
۷. ابن حجر عسقلاني، **إتحاف المهرة بالفوائد المبتكرة من أطراف العشرة**، تحقیق: مركز خدمة السنة والسيرة، بإشراف د زهير بن ناصر الناصر، مدينه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف و مركز خدمة السنة والسيرة النبوية، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۸. _____، **التلخيص الحبير في تخريج أحاديث الرافعي الكبير**، بی جا: دار الكتب العلميه، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۹. _____، **القول المسدد في الذب عن المسند للامام أحمد**، قاهره: مكتبة ابن تيمية، چاپ اول، ۱۴۰۱ق.
۱۰. _____، **تعجيل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعة**، تحقیق: د. إكرام الله إمداد الحق، بيروت: دار البشائر، چاپ اول، ۱۹۹۶م.
۱۱. _____، **تقريب التهذيب**، تحقیق: محمد عوامه، دار الرشيد، سوريه: چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۱۲. _____، **تهذيب التهذيب**، هند: مطبعة دائرة المعارف النظاميه، چاپ اول، ۱۳۲۶.
۱۳. _____، **فتح الباري شرح صحيح البخاري**، إخراج و تصحيح: محب الدين خطيب، تعليقات: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بيروت: دار المعرفة، ۱۳۷۹ق.
۱۴. _____، **لسان الميزان**، تحقیق: دائرة المعارف النظاميه هند، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق.
۱۵. _____، **مختصر زوائد مسند البزار على الكتب الستة و مسند أحمد**، تحقیق: صبری عبد الخالق أبوذر، بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

۱۶. ابن حنبل، ابوعبدالله احمد بن محمد، **العلل ومعرفة الرجال**، تحقیق: وصی الله بن محمد عباس، ریاض: دار الخانی، چاپ دوم، ۱۴۲۲ق.
۱۷. _____، **مسند الامام أحمد بن حنبل**، تحقیق: شعيب الأرناؤوط - عادل مرشد، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۱۸. ابن حنبل، احمد، **مسند احمد**، تحقیق: حمزه الزین، قاهره: دار الحديث.
۱۹. ابن ابی خيثمة، ابوبکر، **التاريخ الكبير المعروف بتاريخ ابن أبي خيثمة**، السفر الثالث، تحقیق: صلاح بن فتحی هلال، القاهرة: الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
۲۰. ابن سعد، ابوعبدالله محمد بن سعد، **الطبقات الكبرى**، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، بیروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۲۱. _____، **طبقات الكبرى**، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴ق.
۲۲. ابن عساکر، علی بن حسن، **تاريخ مدينة دمشق**، تحقیق: محب الدين أبی سعيد عمر بن غرامة العمری، بیروت: دار الفكر، ۱۹۹۵م.
۲۳. _____، **تاريخ دمشق**، تحقیق: عمرو بن غرامة العمری، بی جا: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۵ق.
۲۴. ابن قدامة مقدسی، ابومحمد موفق الدين، **المغنی**، قاهره: مكتبة القاهرة، ۱۳۸۸ق.
۲۵. ابن کثیر دمشقی، **جامع المسانيد والسُنن**، تحقیق: د عبد الملك بن عبد الله الدهيش، بیروت: دار خضر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ دوم، ۱۴۱۹ق.
۲۶. الحوينی الأثری حجازی بن محمد بن شریف، **تنبيه الهاجد إلى ما وقع من النظر في كتب الأماجد**، بی جا: المحجة، بی تا.
۲۷. البانی، ابوعبدالرحمن ناصرالدين، **سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة**، ریاض: دار المعارف، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۸. آلوسی، نعمان بن محمود، **الآيات البينات في عدم سماع الأموات على مذهب الحنفية السادات**، بیروت: المكتب الاسلامی، تحقیق: محمد ناصرالدين البانی، بی تا.
۲۹. بن باز، **مجموعه فتاوى**، الادارة العامة لطبع والترجمة، ریاض: چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.
۳۰. جرجانی، ابو احمد ابن عدی، **الکامل في ضعفاء الرجال**، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود - علی محمد معوض، بیروت: الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۳۱. حاکم نیشابوری، **المستدرک على الصحيحين**، تحقیق: مصطفى عبد القادر عطا، بیروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۳۲. دمشقیه، عبد الرحمن، **استدلال الشيعة بالسنة النبوية في ميزان النقد العلمي**، قاهره: دار الصفوة، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.

۳۳. _____، **موسوعة اهل السنة في نقد اصول فرقته الاحباش و من وافقهم في اصولهم**، بی جا: مكتبة الشقري، الطبعة الاولى، ۱۴۱۸.
۳۴. دويش، احمد بن عبدالرزاق، **فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والافتاء**، رياض: رئاسة إدارة البحوث العلمية والافتاء، الادارة العامة للطبع، چاپ اول، بی تا.
۳۵. ذهبي، محمد بن احمد، **ميزان الاعتدال في نقد الرجال**، تحقيق: علي محمد البجاوي، بيروت: دار المعرفه للطباعة والنشر، چاپ اول، ۱۳۸۲ق.
۳۶. _____، **معجم الشيوخ الكبير**، تحقيق: دكتور محمد الحبيب الهيله، مكتبة الصديق، طائف: چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۳۷. _____، **الكاشف في معرفه من له رواية في الكتب الستة**، تحقيق: محمد عوامه احمد محمد نمر الخطيب، جده: دار القبله للثقافة الاسلاميه، مؤسسة علوم القرآن، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۳۸. رازی، ابن ابی حاتم، **الجرح والتعديل**، بيروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۲۷۱ق.
۳۹. زرقانی مالکی، محمد بن عبدالباقی، **شرح الزرقانی على المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه**، بی جا: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۴۰. سبکی، تقی الدین، **شفاء السقام في زيارة خير الأنام**، تحقيق: سيد محمدرضا حسینی جلالی، بی جا: بی نا، چاپ چهارم، ۱۴۱۹ق.
۴۱. سعدی، عبد الرحمن بن ناصر بن عبدالله، **تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان**، تحقيق: عبد الرحمن بن معلا اللویحق، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۰ق.
۴۲. سمهودی، نور الدین ابوالحسن، **وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى**، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۴۳. سیوطی، جلال الدین، **شرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور**، تحقيق: عبد المجید طعمة حلبی، لبنان: دار المعرفة، ۱۴۱۷ق.
۴۴. _____، **الفتح الكبير**، تحقيق: يوسف النبهانی، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۴۵. _____، **جمع الجوامع (الجامع الكبير)**، دار السعادة للطباعة، الازهر الشريف، ۱۴۲۶ق.
۴۶. شوکانی یمنی، محمد بن علی بن محمد بن عبدالله، **نیل الأوطار**، تحقيق: عصام الدین الصبابطی، مصر: دار الحديث، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۴۷. صالح بن فوزان بن عبد الله الفوزان، **التوحيد**، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ چهارم، ۱۴۲۳ق..

۴۸. صالحی شامی، محمد بن یوسف، **سبل الهدی والرشاد، فی سیرة خیر العباد**، تحقیق و تعلیق: شیخ عادل احمد عبدالموجود، شیخ علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۴۹. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، **المعجم الأوسط**، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبدالمحسن بن ابراهیم حسینی، قاهره: دار الحرمین، بی تا.
۵۰. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، **المعجم الكبير**، تحقیق: حمدی بن عبد المجید السلفی، قاهره: مکتبه ابن تیمیة، چاپ دوم، بی تا.
۵۱. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ طبری**، مصر: دار المعارف، ۱۴۲۰ ق.
۵۲. ابن هبة الله، عبد الحمید، **ترجمان حیات امام علی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید**، ترجمه: رضا رجب زاده، مشهد: انتشارات رستگار، ۱۳۷۹ ش.
۵۳. عبد الرئوف مناوی، زین الدین محمد، **التیسیر بشرح الجامع الصغیر**، ریاض: مکتبه الامام الشافعی، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
۵۴. _____، **فیض التقدير شرح الجامع الصغیر**، مصر: المکتبه التجاریة الکبری، چا اول، ۱۳۵۶ ق.
۵۵. عبد الغفار بن محمد حمیده، **توضیح العبارة فی الرد علی صاحب کتاب (رفع المنارة فی احادیث الزیارة)**، بی جا: بی نا، بی تا.
۵۶. عقیلی، ابوجعفر محمد بن عمر بن موسی، **الضعفاء الکبیر**، تحقیق: عبد المعطی امین قلجی، بیروت: دار المکتبه العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۵۷. علی زاده موسوی، سید مهدی، **سلفی گری و وهابیت؛ مبانی اعتقادی**، ج ۲، قم: آوای منجی، چاپ اول، ۱۳۹۱ ش.
۵۸. متقی هندی، علی بن حسام، **کنز العمال**، تحقیق: بکری حیانی - صفوة السقا، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ پنجم، ۱۴۰۱ ق.
۵۹. ابن حبان، محمد، **الثقات**، هند، حیدر آباد: دائرة المعارف العثمانیة، چاپ اول، ۱۳۹۳ ق.
۶۰. _____، **المجروحین من المحدثین والضعفاء والمتروکین**، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، حلب: دار الوعی، چاپ اول، ۱۳۹۶ ق.
۶۱. مدینی، ابوموسی، **خصائص مسند الامام أحمد**، بی جا: مکتبه التوبة، ۱۴۱۰ ق.
۶۲. مزی، یوسف بن عبد الرحمن، **تهذیب الکمال فی أسماء الرجال**، تحقیق: د. بشار عواد معروف، بیروت: مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.
۶۳. ممدوح، محمود سعید، **رفع المنارة فی تخریج احادیث التوسل والزیارة**، بی جا: المکتبه الازهریة للتراث، ۲۰۰۸ م.
۶۴. منقری، نصر ابن مزاحم، **وقعة صفین**، ترجمه: پرویز اتابکی، تصحیح: عبدالسلام محمد هارون، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶ ش.

٦٥. نووى، يحيى بن شرف، **المجموع شرح المذهب**، بى جا: دار الفكر، بى تا.
٦٦. هاشمى، سعدى بن مهدي، **كتاب الضعفاء أبى زرعة رازى**، مدينة منوره: عمادة البحث العلمى بالجامعة الاسلاميه، ١٤٠٢ق.
٦٧. هيثمى، نورالدين على بن ابى بكر، **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، تحقيق: حسام الدين قدسى، قاهره: مكتبة القدسى، ١٤١٤ق.